ترجمان درد

برگردان از ایتالیایی: مژان رمضان‌زاده

قهرمان‌ها، قافیه ثابت شاعر

جوسوئه کاردوچی(Giosue Carducci) شاعر برجسته ایتالیایی در ۲۷ ژوئیه ۱۸۳۵ در والدیکاستلو (Valdicastello) ایتالیا متولد شد. پدرش پزشک بود و اندیشه‌های ناسیونالیستی داشت. کاردوچی در سال ۱۸۹۴ به کالجی در فلورانس نزد پدر جرمیا بارسوتینی (Geremia Barsottini) فرستاده اما به دلیل اندیشه‌هایش از آنجا رانده شد. در سال ۱۸۵۶ موفق به اخذ دکترای ادبیات و فلسفه شد. کاردوچی نخستین مجموعه شعرش را با نام قافیه(Rime) در سال ۱۸۵۷ منتشر کرد. در ۱۸۵۹ با عموزاده‌اش الویرا منیکوچی (Elvira Menicucci) ازدواج می‌کند. سپس فعالیتش را به‌عنوان استاد در دانشگاه بلونیا شروع می‌کند. او در این سمت بدون وقفه، به مدت چهل و دو سال فعالیت کرد. او شاگردان بسیاری تربیت کرد که در این میان نام جووانی پاسکولی (Giovani Pascoli) شاعر برجسته ایتالیایی می‌درخشد. در سال ۱۸۷۶ به‌عنوان نماینده جمهوری برای کالج لوگو(Lugo) انتخاب شد اما نتوانست به این مقام دست پیدا کند. کاردوچی در سال ۱۸۹۰ از طرف کاخ پادشاهی به‌عنوان سناتور انتخاب شد. او در سال ۱۹۰۴ تدریس را کنار گذاشت و همانند مانزونی از حقوق بازنشستگی خاصی بهره‌مند شد. کاردوچی در سال ۱۹۰۶ به اخذ جایزه نوبل ادبی نائل شد. او نخستین ایتالیایی برنده نوبل بود. بخشی از کارهای کاردوچی هرگز چاپ نشد اما آنچه از او به جا مانده دو مجموعه قافیه‌های نو(Rime Nuove) و قصیده‌های بربرانه (Barbarian Odes) است. از ترجمه‌های او نیز می‌توان به «ایلیاد» اثر «هومر» و همچنین ترجمه اشعار «گوته»، «هاینه» و «شیلر» اشاره کرد. کاردوچی سرانجام در ۱۶ فوریه ۱۹۰۷ میلادی در ۷۱ سالگی در بولونیا درگذشت. دلتنگی یکی از محرک‌های اصلی شعرگویی کاردوچی بود. او توانایی بسیار بالایی در زمینه‌های ادبیات، شعر و سیاست داشت اما رفتارها و طرز فکر خاص، زندگی او را با دشواری‌هایی همراه کرد. در اشعار کاردوچی همیشه قهرمانی همسو با اندیشه‌هایش می‌زید. شاید قهرمانش را از پسِ قافیه‌هایش بیابید؛ قافیه‌هایی پنهان در سطرهایِ ترجمه؛ چه توان کرد؟! ترجمه، قاتل شعر است!

■ **زائری مقابل سنت جاست** IL PELLEGRINO DAVANTI A SANT JUST

شب است
و طوفان زوزه می‌کشد
بیشتر و بیشتر
باد می‌پیچد
برادران اسپانیایی
کارلوی پنجم سخن می‌گوید
باز کنید برایم
درهای صومعه را
اجازه دهید تا نیایش صبحگاهی را به‌جای آورم
به من بدهید
آنچه که می‌توانید
بدهید/ تابوتی/ وردایی/ بدهید
اتاقی/ و تبرکی
به کسی که صاحب نیمی از جهان بوده
سری تراشیده/ آماده ملاقات با تاج است
اما نه
تعظیم سقوط امپراتوری است
مرده‌ای را می‌ماند
اما در گورستان نیست
و من سقوط می‌کنم
چون یک امپراتوری قدیمی

■ **خیالی** FANTASIA

صدای نرم تو
تسلیم می‌کند
صحبت‌های تو
روح را رها می‌کند
روی امواج نوازشگر
دور می‌شود
حرکت می‌کند
به سمت گرمی آفتاب
در غروب می‌خندد
به گستره آبی نیلگون
بین آسمان و دریا
چون پرنده‌های در حال پرواز
که بر فراز جزایر سرسبز بال می‌کشند
معابدی
روی قله‌های بلند
به مرمرهای جزیره چشمک می‌زنند
نه آفتاب گلکون
درختان سرو
در ساحل ایستاده‌اند
و بوته‌های ضخیم «مورد»
از خودشان
بوی خوشی ساطع می‌کنند
که تا دوردست‌ها
روی نسیم پخش شده
ملوانان دریایی با صدایی آرام می‌خوانند
در حالی که به سمت بندر حرکت می‌کنند
پس بزن
این بوم‌های قرمز رنگ پریده را
دوشیزگان می‌آیند
سرازیر می‌شوند
به آکروپلیس
در صفوف طولانی
با لباس‌های یونانی
- بلند
زیبا و کارشده -
تاج‌هایی از گل روی سر دارند
شاخه‌هایی از برگ بو در دست
آوازمی‌خوانند
به نشانه پیروزی میهن
و دست تکان می‌دهند
روی زمین مردی
این سو و آن سو می‌پرد
بی سلاحی
شاید که آلچئوست
برگشته از جنگی
همراه با دوشیزگانِ زادگاه سوفو[1]

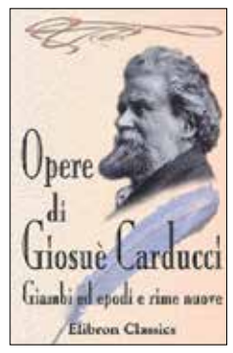

۱. «سوفو» شاعر یونانی قرن ششم پیش از میلاد، که غزلیاتش مشهور است.

بهای غیاب ادبیات معاصر در نظام آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها

دانشکده بی‌نویسنده و شاعر، موزه‌ای از هنرهای مرده باستان!

دکتر وحید ضیایی
شاعر پژوهشگر و مترجم

«خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه / گرچه می‌گویند می‌گریند روی ساحل نزدیک / سوگواران در میان سوگواران / قاصد روزان ابری داروگ / کی می‌رسد باران...» [نیما یوشیج]

کتاب ادبیات فارسی دوره دبیرستان را به دست گرفته‌ام و مات شده‌ام به این شعر نیمای بزرگ و آنچه مبهوتم کرده معانی عجیب و غریبی است که به سنت مألوف دبیرستان و حتی دانشگاه‌هایمان، دبیر یا مدرس مربوطه، املانویس کرده و سطور شعر «داروگ» را به «خیال خود» شرحی و بسطی داده است؛ خیالی که نه ریشه در تفسیری تاریخی و سیاسی و ادبی از شعر دارد که معناواره‌هایی اغلب ناهمگون و بی‌ربط از شعری است که عصاره بخشی مهم از تاریخ زیست‌فرهنگی و ادبی ما بوده است؛ رسمی قدیمی و نامیمون در نحوه تدریس تک بُعدی شعر فارسی که به معنی‌محوری تکیه داده و شعر را بدون درنظر گرفتن سابقه و سیاقش یا به عبارت دیگر بدون در نظر گرفتن شأن نزولش با تکیه بر شرح واژگانِ دشوار معنی می‌کند و لابد انتظار دارد دانش‌آموز یا دانشجو، خود سرِ رشته این نخ پوسیده را بگیرد و ادامه بدهد.

در گفت‌وگوهایی که با چند دبیر دارم، از وضعیت شیوه آموزش تدریس ادبیات به معلمان می‌پرسم و پاسخ آنها چیزی جز تأکید نظام آموزشی تربیت معلم بر نوعی کددهی ساده و حل‌المسائلی و در نهایت پاس کردن واحدهای قید شده جهت فارغ‌التحصیلی نیست. خاطرات دوران دانشجویی و دوره تدریس در دانشگاه هم برای رشته ادبیات، چیزی جز همین معناسازی‌های سلیقه‌ای و تفسیر معنامحور مدرس نبوده و نیست و درد مضاعف اینکه اگر چه شاید این روش برای متون نظم و نثر کلاسیک ما- با توجه به ساختار کتب مرجع و شیوه تفسیر بزرگان مؤسس این رشته در دهه‌های گذشته- منطبق با جهان تک گویی‌های کلاسیک باشد، اما در چند واحد شکسته و بسته ادبیات معاصر برای دانشجویان ادبیات یا محدود شاعران تک فصل‌های گنجانده شده در کتب «فارسی عمومی» جهت عموم رشته‌ها، بواسطه زبان متفاوت و گاه شیوه جهانبینی و رویکردی تازه ادبی آنها، مجالی برای خودنمایی و بازنمایی آن وجود ندارد.

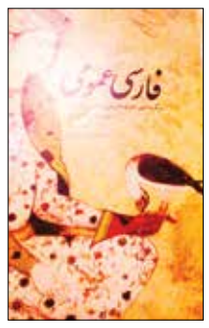

■ **از عصر پروین تا قیصری برای شعر امروز**

کتاب‌های تألیف شده نظام آموزشی ما، از هر آنچه ادبیات فارسی نامیده می‌شود، بر چند شیوه معدود محدود شده است. در یک نگاه کلی متون به نظم و نثر تقسیم‌بندی می‌شوند و در چنین نگرشی شعر معاصر ما محدوده‌ای از مشروطه تا دهه اول انقلاب اسلامی را شامل می‌شود که شاعرانی چون پروین اعتصامی، ملک‌الشعرای بهار، ایرج میرزا و شاید یکی دونفر از کلاسیک سرایان دیگر جزو شاعران این دوره محسوب شوند البته در نظام قدیم گاه قالب‌هایی چون چهارپاره و رباعی و مثنوی نو نیز با نام‌هایی چون سهیل محمودی، ساعد باقری، محمد جواد محبت و از اکنونی‌ها زکریا اخلاقی و احمد عزیزی و قیصر امین‌پور سر از کتاب‌های فارسی و منظومات آنها در می‌آورند یعنی شعر ما در تعریفی منظوم و مقفی (چنانچه شمس قیس چندین قرن پیش تعریف می‌کند)، بدون نظمی تاریخی، به ارائه تک‌شعرهایی از شاعران نحله‌های مختلف با قید زندگینامه‌هایی کوتاه بسنده می‌کند و منادیان جریان نظام آموزشی از ادبیات داستانی ایران هم به آل احمد و جمالزاده و در نهایت دانشور بسنده می‌کنند. در این تعریف نظم و نثر با همه محدودیت‌ها و پیش فرض‌های غیر معاصر و محدودکننده‌اش، آنچه از ادبیات معاصر برای دانش‌آموز تعریف می‌شود، تک نام‌هایی بی‌سابقه تاریخی و ادبی و شعرهایی قاب‌بندی شده در قوالب کهن ادبیات فارسی است و حتی اگر شعری از ایرج میرزای بزرگ نیز می‌آید - این پدرخوانده زبان امروزی در شعر مشروطه - تعریفی از جایگاه ادبی و سبک و سیاق آن داده نمی‌شود.

کتاب‌هایی که صرفاً به قصد استفاده از ادبیات به‌عنوان ابزار تعلیم و تربیت نگاشته می‌شوند و کلان‌روایت‌هایی چون اندرز و وطن دوستی و پاکدامنی و محبت ورزی و... را سرمشق آموزشی خود قرار می‌دهد که اگر چه فی نفسه امر مبارکی ست اما موفقیتی ساختاری در ساماندهی شاکله فرهنگی و ادبی ذهن مخاطبان نوجوان و جوان ایرانی ندارد. اینکه مخاطب دانش‌آموز بتواند نگرشی کلان نسبت به آنچه ادبیات ایرانی است با اتمام دوره آموزشی خود داشته باشد، از طرفی و داشتن توان تحلیل گفتمان‌های رایج قدیم و جدید در ادبیات و استفاده آنها در زندگی و مراودات اجتماعی و فرهنگی‌اش، مواردی است که نادیده انگاشته شده است. حال در طرزی دیگر از نظام آموزشی که مبتنی بر انواع ادبی است: ادبیات عرفانی، تعلیمی، غنایی و... باز ادبیات معاصر بین این نوع‌های ادبی قلع و قمع شده و به نام‌هایی چند در هر یک بسنده می‌شود.

در حقیقت ادبیات معاصر که فصل تازه‌ای در نظام کلی ادبیات ایران از آغاز تا مشروطه است و هر دوره آن با تجدید تجددی در قالب و محتوا اتفاق افتاده و ورق خورده و به اصطلاح یک شبه ره صد ساله رفته است، در چند نام و چند متن خلاصه می‌شود. متن‌هایی که عملاً معاصریتی در آنها نبوده و ادامه همان سیاق کهن ادبی محسوب می‌شوند.

مشروطه با ترجمه و ترجمان خواب انقلابات بزرگ در فرهنگ و سیاست اتفاق می‌افتد، جهان ادبیات ترجمه‌زاده می‌شود، فرد از «زندانِ زبانِ غالب» رها می‌شود و شور مشروطه در سر، شعر را به کوچه و بازار می‌کشاند و شعر ایرج و عشقی و عارف اتفاق می‌افتد تا اینکه نهضت تجدید و تجدد به رهایی از گفتمان رسمی وزن بینجامد و نیمایی‌ها متولد شوند؛ «واژه - مردمی» رهیده از نظمی اجباری و مشتاق روایت خود، هر جا که قافیه بطلبد و بخواهد. التقاط هنرهایی چون عکاسی و سینما و ادبیات نمایشی بر زبان‌آوری شعر و نثر را هم بر تجددگرایی این شیوه بیفزایید تا برسیم به آزادی تمامیت کلمه از ساختارهای کهن نظام‌مند و گذاشتن بار مسئولیت «شهروند - واژگی» بر دوش شعری که آزاد است با پس زمینه‌ای سپید. نثری که به قالب‌ها و شیوه‌های مختلف زبان مردم سخن می‌گوید و قانونگذاری‌های خودش را دارد بی‌نظارت دربار و انضباط ناظمان سطور. این‌گونه است که ادبیات معاصر از مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد و از آنجا دهه به دهه پیش می‌آید و برای ادیبان و مخاطبان جدی ادبیات و دلسوزان این زبان، ادبیات معاصر طریقی می‌شود و ادبیات امروز روش و طریقی تالی. در نگاهی کلی‌تر هستی ادبیات فارسی سه مرحله تولد، پیلگی و رهایی را تجربه کرده است. دوره‌هایی که هر کدام بواسطه شرایط سیاسی و اجتماعی منبعث خود نیاز به تشریح و توضیح تمام برای مخاطبی را دارند که در امروز جامعه سریع و کم حافظه کنونی، فرصت اندیشیدن به گذشته و حال خود را داشته باشد. شرایط تعریف شده از طرف نظام آموزشی، فقط نشانگانی از نقشه‌ای بزرگ است که در مه غلیظ بی‌برنامگی‌های کلان جهت آموزش و اشاعه زبان و ادبیات فارسی بیشتر از آنچه زاییده برنامه‌ای کلان در پاسداشت و توانمندسازی و انتقال صحیح و بی‌غرض آن باشد، اسباب اصحاب سیاست و طفلی یتیم شده که هر کس داعیه دار مادری‌اش را دارد و یتیم خانه‌ای نیست تا نان و آبی قسمتش باشد.

تازه اگر از کج فهمی‌ها و ساده‌انگاری‌ها و آموزش سهل‌انگارانه ادبیات کلاسیک بگذریم، ادبیات معاصر ما نیز که تنها به نشان چند نام در کتاب درسی معرفی می‌شود نه تنها است که نوعاً خود متولی آن محسوب می‌شوند از شاعر تا داستان نویس. در یکی از همین جمع‌هاست که خانم شاعری برای جمع غزلی می‌خواند نو و اهالی ادب حاضر هر یک به پاسداری شیوه مطبوع خود نقد و نظری دارند. نوبت به استاد می‌رسد - فردی که عموماً پیرتر، با سابقه تر، کتاب‌دارتر، یا نامدارتر و خلاصه «تر»تر از دیگران حاضر است. استاد اخمی می‌کند و شاه گویه خود را اینچنین افاضه می‌کند که: «خانم... دوره این وزن پردازی‌ها گذشته، دوره غزل گویی گذشته، شعر کلاسیک را حافظ و سعدی تمام کرده‌اند... این حرف‌ها تکرار مکررات است و چه و چه...» حالا بگذریم از اینکه غزل آن بانو غزل نو بود و از این حرف‌ها اما راوی که پس از استاد در مقام منتقد لب به سخن می‌گشاید، دیوان حافظی از کیفش در می‌آورد و تقدیم استاد می‌کند با قید این جمله که «استاد جان! غزلی از همان حافظ دوست‌داشتنی‌تان بخوانید تا ایشان هم درسی بگیرند از این اتمام حجت و هم جمع متلذذ شود، بخوانید البته به شرطی که بتوانید درست و بی‌غلط از رویش بخوانید، بتوانید بیتی را که متضمن اشارتی است درست تحلیل کنید و به جمع بقبولانید، بتوانید و...» لابد آخر قضیه را می‌توانید خودتان حدس بزنید!

صحنه دوم: در جمع خانوادگی نشسته اید و عزیزی از بستگان که سابقه الفت با ادبیات دارد - یا می‌پندارد که دارد - از سر بی‌حرفی خطابت قرار می‌دهد که: «برادر جان! این حرف‌های بی‌سر و تهی که به اسم شعر هر روز درفضای مجازی دست به دست می‌شود و کرور کرور کتاب از آن منتشر می‌شود یعنی چه؟» و ادامه می‌دهد: «حیف حافظ و سعدی و مولانا نیستند! این جماعت هم نامشان را شاعر گذاشته‌اند؟!» دیوان حافظی را که روی طاقچه است بر می‌دارم و تفألی می‌زنم و می‌گویم: «بفرما بخوان ما هم لذتی ببریم از این همه عشق شما به این بزرگان...» و می‌خواند و اشتباه پشت اشتباه...

نتیجه: رویکرد غلط به ادبیات چه در وضعیت کلاسیک آن و چه در موجودیت متجدد آن، حاصل نظام آموزشی نادرستی است که نه بینش و نگرش خواص را در گرایش‌ها و قرائت‌های نو به خود جلب می‌کند و نه سواد خواندن و شور پیوستن به گنجینه قدیمایی ادبیات را به عموم مخاطبان عرضه می‌کند. مثل زبان فرنگی خواندن ما که بعد از چندین سال عربی و انگلیسی خواندن آنچه حاصل‌مان می‌شود، حتی روخوانی صحیح آنها نیست.

رویکرد غلط یعنی آموزش ناصحیح ادبیات فارسی از آنجایی که به جای تحلیل قدم به قدم شعر- بر پایه آموزه‌های خلاقانه‌ای چون» جمع خوانی، باز آفرین متون، قصه گویی‌های چند صدایی توسط دانش‌آموزان و...»- رویکردمان معنای ابیات و چند خط زندگینامه شاعرانی باشد که ای بسا حتی آن معنا نیز در تحلیل اساسی شعر محلی از اعراب ندارد.

رویکرد غلط یعنی کتب فارسی عمومی سه واحد رشته‌های غیر ادبی که فشرده همه فرهنگ و ادب و سیاست و خلقیات مکتوب خواص این سرزمینِ کهن شعر پرور است در حد همان تذکره نویسی‌های دبیرستانی به انضمام اندکی دستور و آیین نگارش به مقدار کافی (!) تا اگر در ۱۷ جلسه بیش و کم دانشگاه فرصتی پیش آید سطوری «معنی» بشود و سهم ادبیات معاصر هم بشود سلیقه مؤلفان با همه خوب و بدش.

دیر زمانی پیش از این بود که بالای سر خیاط و بزاز و خراط و پزشک و میرزابنویس این کشور ابیاتی از سعدی و حافظ و شهریار و اخوان حتی، جا خوش کرده بود و پزشکان ما ادیب و ادیبان ما سیاستمدار بودند. روزگاری نه چندان دور که حاصل یک کنش ادبی موفق چند دهه‌ای سریالی می‌شد چون «هزار دستان» که عموم مخاطبان می‌دیدند و می‌فهمیدند و «مثل سائر»ش می‌کردند برخی دیالوگ‌هایش را و حالا دیری نخواهد پایید که همین سریال را باید با زیرنویس به فرزندان «مجازی زده» این دیار فهماند اگر حوصله دیدن فیلم و سریال داشته باشند!

■ **اندکی واحد ادبیات معاصر**

نقطه اوج این تراژدی به رشته ادبیات فارسی و نحوه تدریس آن و واحدهای گنجانده شده‌اش در دانشگاه می‌انجامد. به قول سید حسن حسینی -که ذوق ادبی‌اش را به نگهبانی دانشگاه تحویل داد و وقت فارغ‌التحصیلی بازپس گرفت!- رشته ادبیات فارسی نه تنها در واحدهای معدود دیگر رشته‌های نامرتبط، بلکه برای فرزندان دانشجوی خود هم چیزی برای عرضه ندارد. اگر از رویکرد کلاسیک و تجددستیز اکثر استادان دانشگاه‌های معتبر بزرگ در رشته ادبیات فارسی هم بگذریم، سیاست مرده پرستانه‌ای که باز آموزش ادبیات را به تحلیل مقطعی و تک‌محوری از آن سوق می‌دهد، چنان ریشه‌ای در پایان نامه‌ها و رسالات دارد که نهایت هنر یک دانش آموخته و درجه اعلای علمی‌اش می‌تواند تصحیح یک دیوان خاک خورده خطی و سنگی باشد از فلان شاعر قرن چندمی. اگر محدودیت‌های انتخاب موضوع را بعد از اعمال سیاست‌های کلی نظام آموزش عالی، به سرگروه‌های هر دانشگاه ارجاع بدهیم آنچه باقی می‌ماند بلندقدتر از نوعی نقد ادبی معاصر- در حد رونگاری و رونمایی کتاب‌های زرین کوب و شفیعی کدکنی - و در نهایت بسط همان تفکر- با نهایت خوشبینی!- نیست. یعنی آموزه‌هایی رونویسی شده از مکتب شاگردان بزرگان ادبیات معاصر دانشگاهی ایران، که در بسیاری موارد هم بنا به دلایل مختلف -مهم‌تر از همه استفاده ابزاری از متون تئوریک، به نفع مقاصد و منافع شخصی یا گروهی- سمت و سویی غیر ادبی، سیاسی یا شعر نوستیزانه دارد.

حالا این ملغمه محدودیت‌های کلی را با طرزهای نئو کلاسیک استادان به هم بیامیزیم تا حاصل، حذف بخش عمده‌ای از ادبیات داستانی و نمایشی، بزرگان شعر آوانگارد - بخوانیم سپید - معاصر، اکنونیان طرزهای سه گانه شعر امروز - متعهد و مستقل و مهاجرت - (و در نهایت ساختن شاکله‌ای عقیم از آنچه ادبیات معاصرش می‌نامیم) در ذهن دانشجوی ادبیات باشد.

حالا درد بزرگتر ما که سیستم منفعلانه آموزشی است در ترغیب دانشجوی علاقه‌مند در تبدیل شدن او به یک واحد خلاق ادبی و در نهایت یک شاعر یا نویسنده، دردی است که خود راه به جایی ندارد و مورد توجه مسئولان اهل فرهنگ نیز نیست.

سهم بیشتر ادبیات معاصر در واحدهای اندک، به شاعران مشروطه و نویسندگان و داستان نویسان نسل اولی چون جمالزاده و آل احمد می‌رسد و از آنچه به ادبیات دهه چهل به بعد، یعنی دوره اوج فعالیت‌های افراد و جریان‌های ادبی موسوم به «حجم» و «دیگر» و «روایت»، تا داستان نویسان و رمان نویسان تأثیرگذار آن روزگار است، پرداخته نمی‌شود و انگار با پرشی عمیق به اکنونی می‌رسیم که تحت عنوان ادبیات متعهد - پایداری مشهور است و نام‌هایی چند در آن هستند که باز به امروز شعر و داستان، نحله‌ها و شیوه‌های دهه‌های گذشته، با همه اوج و فرودشان نمی‌رسند. اگر روزگاری نیما حق انتشار و ویرایش کتاب‌هایش را به استاد معین می‌سپرد و دانشگاه‌های ما محصولاتی چون کدکنی و سرامی و قیصر و... را با اندکی مسامحه داشتند اکنون ادبیات دانشگاهی و دانشکده‌های ادبیات ما به سمتی می‌روند و ادبیات خلاق و جدی از سویی دیگر. شاعران و نویسندگان اکنون نه در دانشگاه‌ها جایی دارند و نه دانشگاه برایشان محلی از اعراب می‌گذارد. ادبیات خارج از دانشگاه، ادبیاتی که خود را مقید به نگرش علمی نکند، در بلندمدت ادبیاتی عوام زده و هوچی خواهد بود و دانشکده بی‌نویسنده و شاعر، موزه‌ای از هنرهای مرده باستان. البته باز پرسش اصلی هنوز سر جایش باقی است که حتی اگر کتاب‌های دانشگاهی و آموزش و پرورشی ما به ادبیات معاصر نیز برسند آیا نحوه نگرش و نظام آموزشی حاکم بر آن نتیجه‌ای برای بازخوانی این مجموعه برای فرهنگ ساری و جاری اکنون جامعه ایرانی خواهد داشت؟ آیا این نگرش جشنواره‌ای شعر متعهد و پایداری، نگاه عموماً معترض و منفی باف ادبیات مستقل و ناکجایی‌های آن ور آبی، تأثیری بر تعالی فرهنگ و ادب عمومی مردم خواهد داشت؟ آیا امهات کتب ادبی ما، چون حافظ و سعدی و مولانا، در هجوم زبان مجازی رسانه‌ها و غربت «انس‌های ادبی» دیر زمانی بعد کتاب‌هایی غریبه خواهند بود برای مردمی که هویت خویش را از لمس گوشی‌ها، درصفحه‌های طولانی باجه‌های پرداخت یارانه کسب می‌کنند؟

آیا کشمکش جریان‌های فرهنگی موافق و مخالف، با چهره سازی‌های ادبی دروغین و انعکاس جهت دار نام‌ها و نشانه‌ها، با یارگیری‌های بی‌منطق رسانه‌ای و برنامه سازی‌های بی‌ریشه‌ای که حدیث نفس سازندگان همین ادبیات غالب است، سریال‌های بد زبان و فیلم‌های بد دهان، خاموشی چراغ تماشاخانه‌ها و دریوزگی نقالان و مطربان دوره گرد و بدتر از همه مصادره زبان ادبی در راستای ابهام و ایهام‌های بی‌مصدر سیاسی، آینده‌ای روشن برای زبان و ادبیات فارسی پیش‌بینی خواهد کرد؟

«غم این خفته چند / خواب در چشم ترم می‌شکند...»

چکیده

■ کتاب‌های تألیف شده نظام آموزشی ما، از هر آنچه ادبیات فارسی نامیده می‌شود در یک نگاه کلی به متون نظم و نثر تقسیم‌بندی می‌شوند و در چنین نگرشی شعر معاصر ما محدوده‌ای از مشروطه تا دهه اول انقلاب اسلامی را شامل می‌شود که شاعرانی چون پروین اعتصامی، ملک الشعرای بهار، ایرج میرزا و شاید یکی دونفر از کلاسیک سرایان دیگر جزو شاعران این دوره محسوب شوند.

■ رویکرد غلط به ادبیات چه در وضعیت کلاسیک آن و چه در موجودیت متجدد آن، حاصل نظام آموزشی نادرستی است که نه بینش و نگرش خواص را در گرایش‌ها و قرائت‌های نو به خود جلب می‌کند و نه سواد خواندن و شور پیوستن به گنجینه قدیمایی ادبیات را به عموم مخاطبان عرضه می‌کند. مانند زبان فرنگی خواندن ما که بعد از چندین سال عربی و انگلیسی خواندن آنچه حاصل‌مان می‌شود، حتی روخوانی صحیح آنها نیست.

■ نقطه اوج این تراژدی به رشته ادبیات فارسی و نحوه تدریس آن و واحدهای گنجانده‌شده‌اش در دانشگاه می‌انجامد. به قول سید حسن حسینی -که ذوق ادبی‌اش را به نگهبانی دانشگاه تحویل داد و وقت فارغ‌التحصیلی بازپس گرفت!- رشته ادبیات فارسی نه تنها در واحدهای معدود دیگر رشته‌های نامرتبط، بلکه برای فرزندان دانشجوی خود هم چیزی برای عرضه ندارد.